



مهدوت

نشریه

اولین نشریه حوزه مهدویت دانشگاه اراک هفته اول تیر ماه ۱۴۰۰ شماره بیست و دوم



در این
شماره میخوانیم

انتظار دیدار

یار زینب

میلاد امام عشق (میلاد امام رضا)

...

امام عشق

بر نمی دارد. این عید عاشقانه را تو بی شک، با اجابت تمام حاجت ها عاشقانه تر می کنی.

مشهد، چراغانی عاشقانه ای است که نور پرفروغش تمام زمین را روشن کرده است. مشهد، گنبد و گلدسته و نقاره است که هر دل عاشقی را کبوتر می کند و هر کبوتر، دعاهاى زخمی اش را مدام به چهار سوى حرم آواز می خواند. مشهد، ضریح چهارگوشه ای است که در هر گوشه خویش مهربانی خدا را دارد و استجابت بی دریغ.

مشهد، قرارگاه اشک است. اشکهای بی قراری که دامان ولایت نور را چنگ می زنند و خویش را به امید درمان دردها به امام مهربان می رسانند. مشهد، التماس دعاست، التماس استجابت، التماس عنایت عشق و تکان خوردن شانه های گریان و لبخند دعاهاى به اجابت رسیده و بوسه های شکرانه به ضریح و پنجره های فولاد. مشهد، چادرهای نمازی است که اشک های بی دریغ در برمی گیرند، دست های لرزانی است که گونه های به اشک نشسته را پاک می کنند و چشم های سرگردانی است که در پی اجابت، تمام نگاه هایشان به جانب کرامت و رأفت خورشید است.

مینا صالحه نژادیان

خراسان در شب میلاد تو، عزیزترین جای عالم است. امشب عطر زعفران و گلاب، عطر عود و اسپند، از زمین به آسمان راه می گشاید و تمام عرش نشینان، چراغانی شهری را به هم نشان می دهند که خورشیدی شبانه روز در خاکش پرتو افشانی می کند. امشب نگاه فرشتگان به مشرق ایران دوخته شده و تمام دلها به سوی طوس پر می کشد. همه دل ها امشب حسرت پرواز دارند، حسرت داشتن دو بال سبک بار که بی وقفه به سوی تو پر بگشایند و شادباش میلادت را بر ضریح تقرب بوسه زنند. چه مبارک سحری و چه فرخنده شبی است.

کبوتران در آسمان حرم می رقصند و میان زمین و آسمان مرددند، مانده اند در زمین بمانند و شوق و شادی زائران تو را ببینند یا آنکه به آسمان پر بگشایند و با دست افشانی فرشتگان همراه شوند. کبوتران، همه سپیدپوشند امشب و همه پیام سرور بر لب دارند.

امشب عاشقان تو به یمن شادی میلادت، دست نوازش و ارادت خویش را بر سر کبوتران تو می کشند و به سرسلامتی ات، بر سنگ فرش های حرم بذر عشق می پاشند، کبوتران را بوسه می زنند و دوستشان دارند؛ چرا که کبوتر، نشانی از مهر و بی همتایی تو دارد. امشب هیچ اشک شوقی دست از ضریح تو نمی کشد و هیچ حاجتمند امیدواری از گنبد تو چشم



بيعت

این روزها شهر، در بین سر و صداها گم شده است. هرکس، به دنبال اثبات حقانیت خویش و کسب توجهات است. در بین این شلوغی‌ها اما، من به مانند گذشته، از پشت پنجره نظاره‌گر هستم و با خود می‌اندیشم: نکند غبار این شهر پرآشوب، هدف و مسیر اصلی را از دید ما پنهان کند؟! جمعه‌ها که می‌رسد، همراه با نفس‌های دعای ندبه، شب‌نم اشک از روی گونه‌هایم لیز می‌خورد؛ اشک دلتنگی، انتظار و غربت آقای مهربانی که در هر لحظه، دعاگوی ماست و دریغا که ما، در میان روزمرگی‌های زندگی غرق شده‌ایم و منجی خود را از یاد برده‌ایم...

امام زمان(عج)، به فرموده‌ی خودشان، هر لحظه از اعمال و احوال ما باخبرند و چه افتخاری از این بالاتر که به واسطه‌ی آنفاس و قدم‌های نورانی حضرتش، در این زمین، در امنیت هستیم:

إِنِّي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ التَّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ
من برای اهل زمین امن و امانم؛ همان گونه که ستارگان آسمان امن و امان اهل آسمانند).

چه نیکوست که گوشه‌ی قلبمان را با یاد حضرت مهدی(عج) گره بزنیم و در صدر همه‌ی دعاها و آرزوها، از ایزد مٔان بخواهیم که با ظهور ایشان، بر تن خسته و به خواب غفلت رفته‌ی زمین، خرقه‌ی سبز بهاری بپوشاند و پروانه‌ها، تمام کوچه باغ‌های انتظار را با بال‌های طلایی خودشان جارو کنند و امید و شادمانی و عدالت سراسر گیتی را فراگیرد. تا نیایی گره از کار بشر و نشود...

عطیه جعفری

یا حاتم



منتظرشهادت

شهيد مهدي زين الدين، متولد ۱۳۳۸ در تهران مي باشد. پدرش صاحب كتاب فروشي اي بود كه او در دوران نوجواني بيشتر اوقات فراغت خود را در آن كتاب فروشي مي گذراند و كمك حال پدرش مي شد و پدر و مادرش را در امور زندگي ياري مي كرد. شهيد مهدي زين الدين در دوران دبيران خود به انجام كارهاي سياسي گرايش پيدا كرد و با آيت الله سيد اسد الله مدني رابطه نزديكي داشت.

در اين دوران شهيد زين الدين در خرم آباد زندگي مي كردند. پدر شهيد هم اهل كارهاي سياسي بود و به دليل فعاليت هاي سياسي، به شهر سقز تبعيد شدند. او در شهر سقز هم به فعاليت هاي سياسي خود ادامه داد و همين كارها باعث شد كه از دبيران اخراج شود. بعد از اينكه از دبيران اخراج شد او رشته ي خود را از رياضي به تجريبي تغيير داد و توانست مدرک ديپلم تجريبي را كسب كند.

شهيد مهدي زين الدين در سال ۱۳۵۶ در كنكور سراسري شركت كرد و توانست رتبه چهارم را در ميان پذيرفته شدگان در دانشگاه شيراز، به دست آورد اما در همين زمان، باز هم به دليل انجام فعاليت هاي سياسي توسط پدرش، آنها از خرم آباد به سقز تبعيد شدند و شهيد زين الدين مجبور شد كه از ادامه تحصيل خود انصراف دهد. بعد از گذشت مدتي، پدرش از سقز به اقليد تبعيد شد و در اين هنگام خانواده شهيد از خرم آباد به سمت قم مهاجرت كردند.

بعد از انقلاب، شهيد زين الدين به سپاه پاسداران پيوست و با مخالفان جمهوري اسلامي در تبريز و قم مبارزه مي كرد. زماني كه كشور عراق به ايران حمله كرد، شهيد مهدي زين الدين آموزش هاي نظامي را در مدت زمان كوتاهيديد و به همراه يك گروه ۱۰۰ نفره خودش را به جبهه رساند.

شهيد مهدي زين الدين بعد از مدتي مسئول واحد شناسايي شد و پس از آن هم مسئوليت واحد اطلاعات و عمليات سپاه پاسداران انقلاب اسلامي در دزفول و سوسنگرد را به عهده گرفت. او مسئوليت هاي خود را با شجاعت انجام مي داد و باايمان كامل به قلب دشمن نفوذ مي كرد.

در آبان ماه ۱۳۶۳ شهيد مهدي زين الدين به همراه برادرش مجيد زين الدين، از باختران به سمت سردشت حركت مي كنند تا منطقه عملياتي را شناسايي كنند. در آنجا به همراهان خود مي گويد كه من خواب ديدم كه خودم و برادرم شهيد شديم. آن دو برادر زماني كه مي خواستند به سمت منطقه بروند، راننده را پياده مي كنند و مي گويند ما خودمان مي رويم. حتي يكي ديگر از رزمندگان كه قصد همراهي با آنها را داشته

«اولين شرط لازم براي پاسداري از اسلام، اعتقاد داشتن به امام حسين(ع) است. هيچ كس نمي تواند پاسداري از اسلام كند در حالي كه ايمان و يقين به اباعبدالله الحسين(ع) نداشته باشد. اگر امروز ما در صحنه هاي پيكار رزميم و اگر امروز ما پاسدار انقلابمان هستيم و اگر امروز پاسدار خون شهدا هستيم و اگر مشيت الهي بر اين قرار گرفته كه به دست شما رزمندگان و ملت ايران، اسلام در جهان پياده شود و زمينه ظهور حضرت امام زمان(عج) فراهم گردد، به واسطه عشق، علاقه و محبت به امام حسين(ع) است. من تكليف مي كنم شما «رزمندگان» را به وظيفه عمل كردن و حسين وار زندگي كردن.

در زمان غيبت كبري به كسي «منتظر» گفته مي شود و كسي مي تواند زندگي كند كه منتظر باشد، منتظر شهادت، منتظر ظهور امام زمان(عج). خداوند امروز از ما همت، اراده و شهادت طلبي مي خواهد.



صدر

نگاه علمی و فرامذهبی به مسئله مهدویت با قلم نکته‌سنج فرهیخته‌ای توانا همچون شهید بزرگوار آیت الله العظمی سید محمدباقر صدر، چهره‌ای درخشان و تابناک از آینده‌ای روشن برای بشریت تصوّر می‌کند. ایشان فرموده‌اند مهدی موعود در اسلام و در اعتقاد شیعه، فردی است که در حال حاضر وجود دارد، زنده و فعال است و در حال حاضر به وظایف امامت و رهبری خود در حد توان عمل می‌کند و او نیز مانند دیگر ستم‌دیدگان در انتظار فراهم آمدن شرایط لازم برای انقلاب خود و ظهور عدالت جهانی به سر می‌برد و در کنار آنان زندگی می‌کند و دردها و خوشی‌های آنان را احساس می‌کند. رهبری که در کنار دوست‌داران و منتظران خود می‌باشد، تمام جریانات فکری، سیاسی و اجتماعی را از نزدیک می‌بیند و بر تمام تحولات جهان به طور دقیق احاطه دارد و در انتظار لحظه ظهور، خود بیش از دیگر منتظران می‌باشد.

بنابراین، ایده مهدی موعود ایده‌ای نیست که در آینده به فعلیت برسد و متولد گردد، بلکه واقعیتی است که با آن زندگی می‌کنیم و در یک فرد مشخص که در کنار ما زندگی می‌کند، تبلور یافته است. فردی که ما را به تمام معنا درک می‌کند، آنچه را می‌بینم و احساس می‌کنیم و هر رنجی را که می‌بریم، او نیز به همین نسبت، بلکه بیش‌تر از ما احساس رنج می‌کند هر چند که شخص او برای ما آشکار نبوده و خودش را برای ما معرفی نمی‌کند.

بار مثبت این اعتقاد روشن به تولّد و غیبت و زندگی طولانی مهدی موعود (علیه السلام) در حال حاضر در حدّی است که رابطه ستم‌دیدگان را با رهبر ستم‌دیده خود مستحکم‌تر می‌کند. هر قدر که روزهای انتظار طولانی شود، احساس یأس و ناامیدی به آنان دست نمی‌دهد؛ زیرا که رهبر فرزانه خود را در کنار خود در حال انتظار می‌دانند و با یاد و نام او زندگی می‌کنند.

اعتقاد به امام مهدی - که منتظر قیام خود بوده و بیعتی با هیچ ستمگری را بر گردن نگرفته - نشانگر اعتقاد به وجود یک مقاومت حقیقی در برابر ستم و ستمگران می‌باشد که این مقاومت واقعی در شخص مهدی آل محمد (سلام الله علیه) تجسّم یافته است.

هر چند که ایده مهدویت پیشینه‌ای دورتر و فراتر از اسلام داشته، اما در اسلام شفاف‌تر و روشن‌تر مطرح شده است، انتظارات انسان‌ها با طرح تفصیلی اسلام از مهدویت به گونه‌ای بهتر اشباع می‌گردد و برای ستم‌دیدگان پربار بوده و احساسات آنان را برافروخته‌تر نگه می‌دارد.

زیرا اسلام این ایده را واقعیت بخشیده و آینده دور را به زمان حال درآورده و انتظار آمدن یک فرد رهایی‌بخش در آینده بسیار دور را که ناشناخته و مجهول می‌باشد به یک ایمان، آن هم ایمان به وجود یک فرد رهایی‌بخش، آن هم در حال حاضر، فردی که همراه با دیگر منتظران در انتظار روز موعود خود به سر می‌برد تا تمام شرایط لازم در انجام آن وظیفه بزرگ و نقش مهم و مورد نظر فراهم آید.

فاطمه‌نظری



کتاب باز

کتاب: دکان های کاغذی

نویسنده: علی محمدی هوشیار

ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران

از دیرباز، باورهای آخرالزمانی مورد سوء استفاده اشخاص منحرف بوده و برای رسیدن به اهداف و اغراض مسموم خود، احساسات دینی مردم را بازیچه خود قرار داده‌اند. یکی از این باورها، اعتقاد به مهدویت است که از صدر اسلام تا کنون مدعیان بی‌شماری داشته و از این رهگذر، دکان دارانی مسلمانان را فریب داده و به سوی خود دعوت کرده‌اند.

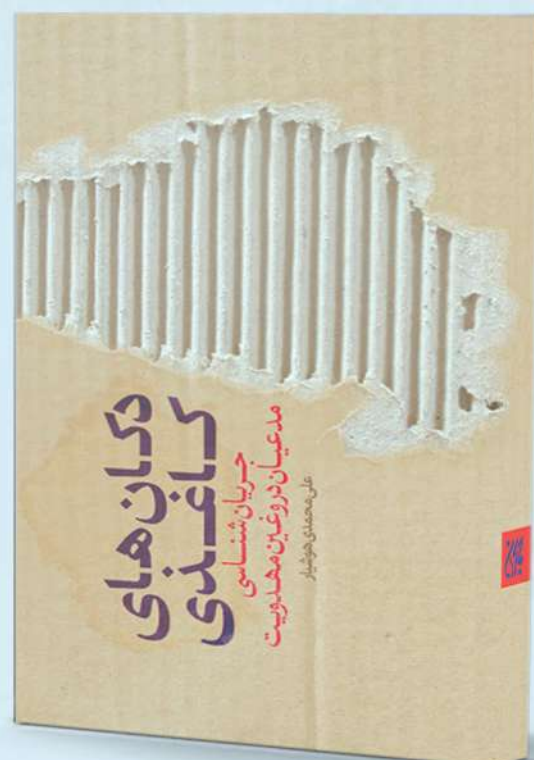
کتاب دکان‌های کاغذی با موضوع جریان شناسی مدعیان دروغین مهدویت از سده نخست اسلام تا عصر حاضر تدوین شده است تا بتواند گامی در مسیر روشنگری و تحلیل لایه‌های پنهان سردمداران جریان‌های مدعی مهدویت بردارد.

نویسنده کتاب کوشش کرده است؛ تا با پیروی از جدیدترین و کاربردی‌ترین روش‌های علمی جریان‌شناسی، به تحلیل لایه‌ای علت‌ها در جریان‌های مدعی مهدویت پرداخته و نمونه متفاوت‌تری از کتاب‌های پیشین و مشابه را به بازار کتاب عرضه کند.

در این کتاب؛ پس از طبقه بندی مدعیان دروغین مهدویت، از گونه شناسی ادعائی تبعیت شده و هر شاخه از مدعیان به طور مجزا ادعاشناسی شده و تبعات منفی هر گونه را نسبت به زمان خود مورد بررسی قرار داده است.

نویسنده کتاب می‌گوید: «من این کتاب را یک کتاب مختصر و مفید در عرصه مهدویت می‌دانم و امیدوارم که با مطالعه این کتاب، دیگر شاهد فریفته شدن شیعیان به وسوسه مدعیان مهدویت نشویم.»

فاطمه زهرا ابراهیمی



یارزینب

وقتی قاصدک‌ها در کوچه های شهر به پرواز در آمدند تا خبر
آمدنت را بدهند؛ هوای شهر بوی بهشت گرفت...
بوی عشق را می شد از تک تک لحظه ها شنید...
روز جمعه وقتی خبر آسمانی شدنت را دادند، عجیب تر از
بی قراری شمعدانی های روی طاقچه، سکوت سخت مادر و
اشک های بی وقفه پدر بود که بر فضای ضد و نقیض شادی و
غم خانه طنین انداز شده بود...
دلم می خواست بدانم مادر آن لحظه به چه می اندیشید، شاید
به بیداری شب های کودکی ات که مادرانه پای گهواره برایت
لالایی می خواند و آرزو می کرد وقتی بزرگ شدی پیش خدا رو
سفیدش کنی...
یا...

نمی دانم اما هرچه بود مادر در دنیایی دیگر سیر می کرد...
وقتی آمدی سفیر عشق شده بودی تا سلام عمّه را به برادرزاده
برسانی...
تا به غریب طوس بگویی پسران ایران حماسه خوان کربلا را
تنها نمی گذارند...
صبح روز یکشنبه بود که شهر میزبان آمدنت شد...
مردم شهر به استقبال آمدنت تا با اشک های خود عهدنامه ی
عاشقی را امضا کنند...
درمیان شلوغی چشمان اشک آلود مردم، دلم عجیب هوای
آسمان را کرد...
دلم می خواست مثل پرنده ای آزاد با تو پرواز کنم تا به بلندترین
نقطه ی آسمان برسم تا به معبود بگویم: به وصالش سخت
بی قرارم...
اللَّهُمَّ الرَّزُقْنَا التَّوْفِيقَ الشَّهَادَتِ

سازابندی



آیهی آرامش

شکل دریا گر شوی هم‌رنگ ساحل می‌شوم
 چون به بودن در کنارت بنده کامل می‌شوم
 حق ندارد دل برنجد از غم و بی‌مهری‌ات
 گر برنجد بنده هم بیگانه با دل می‌شوم
 قهوه‌ی قاجاری تلخم، شما هستی شکر
 بی‌وجودت طعمی از زهرِ هلاهل می‌شوم
 می‌کشم خود را اگر روزی به تو دشمن شوم
 در دفاع از تو خودم را کشته قاتل می‌شوم
 گر نباشی در طبیعت ذره‌ای بی‌ارزشم
 در کنارت قسمتی از طرحِ پازل می‌شوم
 آیهی آرامشی که می‌شوی نازل به دل
 من شبیه یک بلا گر بر تو نازل می‌شوم
 بی‌وجودت هیچ و پوچ هستم ندارم ارزشی
 ذره‌ای خوشبختی‌ام که از تو حاصل می‌شوم
 مثل یک دیوانه‌ای هستم که سنگم می‌زنند
 با وجودت سر به راه و خوب و عاقل می‌شود
 مهر تاییدم تویی و بی‌وجودت کاغذی
 فاقد از هر ارزشی با مهرِ باطل می‌شوم

عباس عبدالحسینے



انتظار ديدار

همه جا حرف از توست
حرف از آمدنت
يك نفر مي گويد:
به همين زودي هاست
كه فرج نزديك است...
ديگري مي گويد: كي قرار است كه من
به فدايش گردم؟!
آن يكي بعد نماز، با نصيحت گويد:
چه كسي گفته كه او، باز برمي گردد؟!
او نرفته كه كنون، باز برگردد و حيف...
ديرگاهي ست كه ما
رفته ايم از بر او
او هميشه بوده...
ديگري مي گويد:
تا تصور ز بهشت
و خود باغ بهشت
راه دشواري نيست...
بايد اينبار همه، يك دل و صادق و صاف
بعد هر راز و نياز
عاشق او گرديم...
و همه دست دعا، به فرج بگيريم
و بخوانيم همه، در قنوت و در دل...
ديگري مي گويد:
بايد اين بار همه در ره او
همه ي همت خود را با عشق
بنشانيم كنار اخلاص
و ببنديم به كار...
تو خودت مي داني
كه چه غوغايي تو، در درون دل ما...
ما همه منتظرديم
خانه آماده شده
به فدايت ديگر

لحظه ي آمدن است...
نه گمانم باز هم، اشتباهي گفتم:
بهتر آن است بگويم با ذوق،
لحظه ي ديدار است...
قصد كن بر برگشت...
جان من نزديك است
كه ز تن بگريزد...
نشود من بروم، بشوم مرحومي
كه ندیده قمرش
ماه من زود بيا
همه ي مظلومان، چشم شان پشت در است...
همه مان از ظالم، به ستوه آمده ايم
جان زهرا برگرد...
نه به جان من بي ارزش پست
من فقط نامم شد...
تو به جان مادر،
مادر مظلومت،
كه تنش زخمي پشت در بود
و قسم بر اسمش
و به نام زهرا كه بر او زيبنده است...
تو به جان زهرا، مادر خوب خودت
خانه هاي دل ما روشن كن...

زهراكارچانه



من خیلی انتظار کشیده‌ام در زندگی...
انتظار یک روز خوب...
انتظار پایان رنج‌ها...
انتظار عشق...

هیچوقت توقعم از زندگی برآورده نشد، حتی زمان‌هایی که به ظاهر خوشحال بودم چیزی در گلویم جا خوش میکرد. نمی‌دانستم چیست، اما من نمی‌رسیدم به هر آنچه که در دوری اش گمان می‌کردم ناراحتم و برای رسیدن به آنها تلاش می‌کردم و در نهایت ملول می‌شدم. پولدار شدن حس خوبیست. ازدواج و عشق هم همینطور. گمان می‌کنی در نبودشان بدبختی و هیچ نداری، اما این نیست...
برایم کافی نبودند. ته‌شان باز هم بن‌بستی بود به قعر حسرت. شکوه داشتم از زندگی و همچنان دارم. کابوس-هایم هنوز به قوت خودش باقی‌ست و زمین تکرار افسرده ترین سال‌های تاریخ است. گل‌ها بی‌جانی‌شان را با زبان بی‌زبانی می‌گویند و راستش را بخواهی نرگس هم دیگر نرگس همیشگی نیست...
تو که نیستی...
تو که نباشی...

جهانم بدون تو خالی‌ست و غیر از ظاهر فریبنده و سست هیچ نداریم. چقدر چشمانم تر باشد و باد چشمانم را پر از خاک کند و تو نیایی؟ چقدر باد سر به سرم بگذارد و از قاصدکی که نوید تو را دهد خبری نیاید؟
من به مرز دق کردن نزدیکم، طبیعم را می‌خواهم...
فقط همین...

صاحب امتیاز:

کانون مهدویت دانشگاه اراک

مدیر مسئول:

محمد مهدی سلیمانی

سر دبیر و طراح:

کوثر سلیمی

ویراستار:

زهرا ایناری